

دکتر گودرز افتخار جهرمی

صلاحیت ملی دولتها
و منشور ملل متحد

• اشارات کلی

هر جامعه ملی از اعضای برابر تشکل یافته که تجمع و اتحادشان سرانجام دولتی را پدید آورده است که جملگی تابع آن بشمار می آیند. البته این برابری بدان معنی نیست که آنان همگی از وضعیت اجتماعی یا قدرتی یکسان برخوردارند. برابری افراد در حقوق داخلی اصولاً حکایت از آن دارد که همه آنان بصورتی یکسان از اختیارات و آزادیهای قانونی بهره مندند. از این لحاظ، منزلت افراد و دولتها در جامعه ملی و بین المللی یک صورت دارد: افراد نیز همانند دولتها «برابر» متولد می شوند و از لحاظ حقوقی «برابر» باقی خواهند ماند.

با این همه، افراد برخلاف دولتها از حاکمیت^۱ برخوردار نیستند. در نظامهای داخلی، هرگاه از برابری افراد سخن به میان می آید، مقصود آن است که آنان، در محدوده سیستمی حقوقی که از منطق «قدرت» تبعیت می نماید، به یک صورت تابع دولت و همچنین مطیع آن قانونی هستند که ابزار اقتدار دولت در قبال جمیع آنان بشمار می آید.

اما در نظام بین المللی، دولتها با هم برابرند زیرا دارای حاکمیت

1. Souveraineté.

هستند، به این معنی که چون هیچ یک از آنها تابع قدرتی برتر نیست با یکدیگر برابرند.

حاکمیت دولت از لحاظ بین‌المللی را نباید در مفهوم مثبت آن و به عنوان مجموعه‌ای از اقتدارات حاکم در نظر گرفت بلکه باید جنبه منفی آن را مورد توجه قرار داد به این معنی که دولت تابع هیچ قدرتی نیست. از این قضیه دو نتیجه گرفته شده است، یکی آنکه در جامعه بین‌المللی ابردولتی وجود ندارد و دیگر آنکه دولتها با یکدیگر برابرند؛^۲ بطوریکه اگر یکی از آنها بر دیگری اعمال قدرت کند، حاکمیت آن دولت را انکار و نتیجتاً در امور داخلی یا خارجی آن مداخله کرده است. از این رو بنا بر اصلی شناخته شده در حقوق بین‌الملل، دولتها نباید در امور داخلی و خارجی یکدیگر «مداخله» کنند. اما از آنجا که واژه «مداخله» به تناسب هر وضعیت معنای معینی بخود می‌گیرد. ابتدا باید دید که آیا بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد،^۳ که ملل متحد را از مداخله در امور مربوط به صلاحیت ملی دولتها منع کرده، «مداخله» را در همین حد مورد نظر قرار داده است؟ آنگاه به این مسأله پرداخت که حدود مفهوم «امور اساساً ملی» کدام است؟

الف) مداخله ملل متحد و صلاحیت ملی

در حقوق بین‌الملل «مداخله» هیچگاه معنایی واحد نداشته است؛ زیرا از یک طرف به معنای حق هر یک از دولتها برای حمایت از اتباع و اموال آنان در خارج از مرزهای ملی به کار رفته و از طرف دیگر در برگیرنده عملیات قاهرانه یک یا چند دولت بوده است که با اعمال فشار دیپلماتیک یا استفاده از زور یا تهدید قصد داشته‌اند نظر خود را در مورد مسأله‌ای که در قلمرو صلاحیت ملی و حاکمیت دولتی دیگر قرار گرفته است به آن دولت تحمیل نمایند.

2. combacau J., Sur s "Droit international public", Paris, Montchrestien, 1993, pp. 23-24.

۳. بند ۷ ماده ۲ اشعار می‌دارد: هیچ یک از مقررات مندرج در این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد در اموری که اساساً در قلمرو صلاحیت داخلی دولتها قرار دارد دخالت نماید و اعضاء را نیز ملزم نمی‌کند که چنین مسائلی را برای حل و فصل تابع مقررات این منشور قرار دهند، لیکن این اصل به اعمال اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه وارد نخواهد آورد.

بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد با تأیید مفهوم مداخله در معنای اخیر، دولتهای عضو سازمان را از توسل به زور یا استفاده از آن بر ضد تمامت ارضی یا استقلال سیاسی یکدیگر منع کرده و قطعنامه شماره (۲۵) ۲۶۲۵ سال ۱۹۷۰ مجمع عمومی سازمان ملل در مورد «اصول حقوق بین الملل در قلمرو روابط دوستانه و همکاری میان دولتها براساس منشور ملل متحد» قاعده مندرج در بند ۴ این ماده را تقویت کرده است.^۱ این قطعنامه مصداق مداخله را به مداخله نظامی محدود نکرده بلکه هرگونه مداخله یا هر نوع تهدیدی را که بر ضد شخصیت دولت یا عناصر سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آن به کار رود، مغایر با موازین حقوق بین الملل شناخته است.

بعضی اعتقاد دارند که ممنوعیت موضوع بند ۷ ماده ۲ منشور که بموجب آن دولتهای عضو سازمان از مداخله در اموری که اساساً مربوط به صلاحیت ملی هر دولت است بر حذر داشته شده اند فقط به مداخله در مفهوم اعمال زور یا تهدید اطلاق می گردد.^۲ ولی این نظر چندان درست نمی نماید، زیرا از آنجا که منشور، ارکان سازمان را از مداخله در امور اساساً ملی دولتها منع کرده و با توجه به اینکه بموجب همین منشور فقط شورای امنیت حق استفاده از زور را دارد، چگونه می توان پذیرفت که عدم «مداخله» در امور ملی دولتهای عضو سازمان فقط در محدوده مداخلات توأم با زور مورد نظر بوده است؟ به عبارت دیگر مگر ارکان سازمان ملل (بجز شورای امنیت که بند ۷ ماده ۲ با اشاره به «اقدامات قهری پیش بینی شده در فصل هفتم» خود بدان تصریح کرده است) حق استفاده از زور را دارند که در چنین حالتی از توسل به آن منع شده باشند؟

۴. بند ۴ ماده ۲ اشعار می دارد: کلیه اعضاء در روابط بین المللی خود از تهدید به زور یا استفاده از آن بر ضد تمامت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری، یا از هر روش دیگر که با مقاصد ملل متحد مبیانت داشته باشد خودداری خواهند نمود.

۵. برای اطلاع از تحلیلهای مربوط به این مفهوم رجوع کنید به:
Bindschedler Rudolf L., "La délimitation des compétences des Nations Unies", RCADI, t.108, 1963- I, p.392;
Verdross Alfred, "Le principe de la non-intervention dans les affaires relevant de la compétence nationale d'un Etat et l'article 2 (7) de la Charte des Nations Unies", Mélanges Rousseau, 1974, p.268.

با آنکه پاسخ به این سؤال منفی است، مع هذا این سؤال نیز وجود دارد که آیا مجمع عمومی برای اطمینان از اینکه مسأله ای در قلمرو صلاحیت ملی دولت عضو قرار گرفته است یا خیر، می تواند رأساً به بررسی کم و کیف قضایای مربوط به آن مسأله بپردازد و آیا پرداختن به چنان مسائلی خود «مداخله» نیست؟

بدیهی است که در این قبیل موارد چنانچه مجمع عمومی پیش از اظهار نظر قطعی، قضایای مربوط به چنان مسائلی را بررسی نکند هرگز نخواهد توانست در مورد حدود ملی یا بین المللی آن مسائل حکمی صادر نماید. ممکن است گفته شود که قطعنامه «اتحاد برای صلح»^۶ که در سوم نوامبر ۱۹۵۰ به تصویب مجمع عمومی رسید، دولتهای عضو سازمان ملل را در کمک به قربانی تجاوز ترغیب کرده و در نتیجه به رکن عمومی سازمان اجازه داده است که حتی در قلمرو مسائلی که حل آنها مستلزم استفاده از زور است، مداخله کند.

در پاسخ به این ایراد می توان گفت مجمع عمومی - که برای استقرار صلح و امنیت بین المللی حق استفاده از زور را ندارد - چگونه می تواند با تصویب قطعنامه ای صلاحیتی را به دولتها تفویض کند که خود فاقد آن است. فلسفه صدور قطعنامه «اتحاد برای صلح» آن بوده است که مجمع عمومی با استفاده از صلاحیت خود در صدور توصیه نامه، بتواند در مواردی که شورای امنیت به علت وتوی یکی از اعضاء قادر به تصمیم گیری نباشد، دولتهای عضو ملل متحد را به استفاده از حقی که ماده ۵۱ منشور برای آنها قائل شده است، ترغیب نماید و از آنها بخواهد که با استفاده از تمام امکانات خود به کمک دولت قربانی تجاوز بشتابند. از این رو ۶. برای اصلاح ساختار سازمان ملل و به منظور رفع موانعی که حق وتوی اعضای دائم شورای امنیت ایجاد می کرد، قطعنامه ۳ نوامبر ۱۹۵۰ [۳۷۷ (۵)] که به قطعنامه اتحاد برای صلح "L'Union pour le maintien de la paix" شهرت یافته است، راه دخالت مجمع عمومی را در حفظ صلح و امنیت هموار نمود. برای آنکه مجمع از عهده انجام این مأموریت برآید، مقرر شد دو کمیسیون، یکی کمیسیون نظارت بر صلح و دیگری کمیسیون اقدامات جمعی تأسیس گردد.

برای آگاهی از علل تصویب این قطعنامه رجوع کنید به:

Lewin A., "L'article 20 de la Charte" in Cot-Pellet, *La Charte des Nations Unies, Economica*, 1991, p.408 et s.

هرگز این اعتقاد درست نیست که این قطعنامه بر اصل مندرج در بند ۷ ماده ۲ استثنایی وارد کرده است. حال باید ببینیم که منظور از «اموری که اساساً در صلاحیت ملی دولتها قرار گرفته» و بدین اعتبار جزء لاینفک حاکمیت ملی آنها بشمار آمده است چیست؟

ب) حدود مفهوم «امور اساساً ملی»

بموجب بند ۷ ماده ۲ منشور «هرگونه مداخله ملل متحد» در اموری که اساساً در قلمرو صلاحیت ملی دولتها قرار گرفته باشد، ممنوع است.^۷ متن این ماده با متن بند هشتم ماده ۱۵ میثاق جامعه ملل که به همین موضوع اختصاص یافته بود از سه جهت تفاوت دارد. بموجب بند ۸ ماده ۱۵ میثاق «هرگاه یکی از طرفین اختلاف ادعا کند که اختلاف متضمن مسأله ای است که به لحاظ مقررات حقوق بین الملل در صلاحیت انحصاری کشورش قرار دارد، شورای اجرایی، بی آنکه راه حلی توصیه کند، می تواند این ادعا را تأیید نماید».

تطبیق این دو مقرره نشان می دهد که اولاً در بند ۷ ماده ۲ منشور به جای «مسأله» و «صلاحیت انحصاری» از «امور» و «صلاحیت ملی» سخن به میان آمده است؛ ثانیاً به معیار «حقوق بین الملل» برای تشخیص این امور اشاره ای نشده و مرجعی نیز برای تفکیک امور ملی از امور بین المللی تعیین نگردیده است.

دیوان دائمی دادگستری بین المللی در یکی از آراء مشورتی خود،^۷ صلاحیت انحصاری را متضمن آن مسائلی دانسته است که «اصولاً در محدوده مقررات حقوق بین الملل قابل حل نیست، هر چند که با منافع چند کشور مرتبط باشد. به همین سبب هر کشور می تواند به هر صورت که مقتضی می داند، آن مسائل را در محدوده نظام ملی خویش حل و فصل نماید». اما در مورد اینکه چه مسائلی داخل در صلاحیت انحصاری کشورهاست، دیوان اعلام نمود که «پاسخ به این مسأله فقط با توجه به اوضاع و احوال خاص روابط بین الملل میسر است». به این معنی که

7. Cf. Décrets de nationalité promulgués en Tunisie et au Maroc, CPJI., Série B, no.4, pp.23-24 in Quoc Dinh et..., "Droit international public", LGDJ, 1992, p.422

محدودیت یا گسترش صلاحیت انحصاری، متغیری از میزان همبستگی و همکاری کشورهاست که اگر توسعه یافته باشد، حوزه این صلاحیت محدود و اگر ضعیف باشد، قلمرو آن گسترده است. دیوان دائمی در نظر مشورتی خود فقط به پویایی این مفهوم اشاره کرده، ولی نتوانسته است حد دقیق آن را مشخص نماید. اما ژرژسل با تفسیری که از بند ۸ ماده ۱۵ میثاق بعمل آورده است، از صلاحیت انحصاری به عنوان عامل افسار گسیختگی کشورها یاد کرده است. وی با تأکید بر اینکه صلاحیت انحصاری مثل مفاهیم حقوق فردی یا اساسی افراد یا کشورها مفهومی کلی و مبهم است، اعلام داشته که چنین مفهومی مثل مفهوم حاکمیت که کشورها به آن دلبستگی بسیار دارند، مفهومی خطرناک و بحران‌زاست، زیرا که به ناتوانی شورای جامعه ملل و بسته شدن دست دیوان دائمی در حل و فصل دعاوی^۸ و در نتیجه افزایش دامنه صلاحیت انحصاری کشورهای قدرتمند می‌انجامد. شاهد این مدعا مخالفتی است که این دولت‌ها در حذف بند ۸ ماده ۱۵ از خود نشان دادند؛ زیرا آن زمان که می‌خواستند پیمان بریان-کلوگ را با میثاق جامعه هماهنگ کنند، بعضی از کشورها حذف این بند از میثاق جامعه ملل را مطرح کردند که به سبب ایستادگی کشورهایی که سخت به حاکمیت خود تعصب می‌ورزیدند، این پیشنهاد رد شد. از سوی دیگر نگرانی ژرژسل هم چندان موجه به نظر نمی‌رسید، چرا که مکانیسم رأی‌گیری در شورای اجرایی جامعه ملل اساساً مانع از این بود که دولت‌های قدرتمند آن زمان با استفاده از مفاد بند ۸ ماده ۱۵ حوزه صلاحیت انحصاری خود را به ضرر کشورهای کوچک گسترش دهند، چه در واقع شورا خود مجمع کوچکی از این کشورها بود و اختیاراتی بیش از مجمع نداشت. گذشته از این هیچ کشوری حاضر نبود که «امروز» مانع اعمال صلاحیت ملی دیگری بشود، و «فردا» خود مجبور گردد که به همان سبب از حقی محروم بماند.^۹

اما در مورد بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد، ادعا شده است که فقط

8. Scelle G., "Précis du droit des gens", 1er. partie, Sirey, 1932, édition CNRS 1984, pp.93-94.

۹. رجوع کنید به: کلود آلبر کلییار، سازمان‌های بین‌المللی، مجلد دوم، ترجمه و تحقیق از دکتر

هدایت‌الله فلسفی، نشر فاخته، ۱۳۷۱، صص ۱۰۳-۱۰۲، حاشیه مترجم.

مسائلی از قلمرو صلاحیت ملی دولتها خارجند که موضوع اصلی معاهدات بین المللی، خصوصاً منشور شده باشند. ولی از آنجا که مفاهیم مندرج در منشور دربرگیرنده تمامی جنبه های زندگی اجتماعی دولتهاست، چگونه می توان پذیرفت که اصولاً دولتی در قلمروی اجتماعی دارای صلاحیت ملی است؟ گذشته از این، چنانچه دولتها مسأله ای را موضوع معاهده ای بین المللی کرده باشند، باز نمی توان مدعی بود که آن مسأله به لحاظ سازمان ملل متحد از قلمرو صلاحیت ملی آنها خارج شده است، زیرا هر معاهده فقط نسبت به طرفین یا برای امضاء کنندگان آن اعتبار دارد و برای دولت امضاء کننده در قبال دولتهای ثالث الزام آور نیست.

پروفسور هانری رولن در این باره معتقد است که «صلاحیت ملی که منشور از آن سخن گفته و آن را مورد حمایت قرار داده است، متضمن آن مسائلی است که حقوق بین الملل بدانها نپرداخته یا کلاً با منافع سایر دولتها سر و کاری ندارد».¹⁰

بدین ترتیب چنین می نماید که در این باره دو نظر وجود دارد، یکی آنکه مسائل مرتبط به حقوق بین الملل بطور کلی از حوزه صلاحیت ملی خارج است و دیگر آنکه مسائلی که در منشور مطرح شده از جمله آن مسائلی است که با منافع بین المللی مرتبط است و از این رو می توان آنها را از حوزه اجرایی بند ۷ ماده ۲ خارج نمود؛ مثل مسائل مربوط به حقوق بشر، سرزمینهای غیرخودمختار و حق مردم در تعیین سرنوشت خویش.

به اعتقاد بسیاری از صاحب نظران، مواد ۱، ۵۵ و ۵۶ منشور ملل متحد، برای دولتها در قلمرو مسائل مربوط به حقوق بشر تعهداتی جدی در نظر گرفته اند که رسیدگی به آنها اصولاً با مراجع بین المللی است. همچنانکه بموجب ماده ۷۳ منشور نیز دولتهای اداره کننده سرزمینهای غیرمختار باید در مورد نحوه اداره سرزمینهای تحت اداره خود پاسخگوی سازمان ملل باشند و به همین علت بوده است که مجمع عمومی و نه دولت اداره کننده، می بایست درباره این مسأله که سرزمین غیرمختار به آن درجه از رشد رسیده که بتواند اداره امور خود را به عهده گیرد، اظهار نظر قطعی

10. Rolin H, International Organization, 1954, in Ross A, "La notion de compétence nationale dans la pratique des Nations Unies, in Mélanges Rolin, 1964; p.9.

نماید. قطعنامه (۱۵) ۱۵۱۲ مجمع عمومی در مورد «اعلامیه مربوط به اعطای استقلال به سرزمینها و مردم تحت استعمار» با توجه به همین واقعیت، به مجمع عمومی مأموریت داده است که مردم این قبیل سرزمینها را در نیل به استقلال یاری دهد.^{۱۱} اما در مورد حق مردم در تعیین سرنوشت خویش، گروهی اعتقاد دارند که چون این حق در بند ۲ ماده ۱ و ماده ۵۵ منشور ملل متحد صراحتاً مورد تأکید قرار گرفته است، اعمال آن در صلاحیت ملی دولتها نیست. اما دسته‌ای دیگر با تکیه بر متن انگلیسی منشور که در ماده ۵۵ مذکور بجای کلمه «حق مردم» از کلمه «اصل» استفاده کرده است، معتقدند که سازمان ملل متحد برای اجرای یک اصل نمی‌تواند وارد عمل شود. وانگهی بنظر اینان از آنجا که مواد ۱۱ و ۱۳ منشور به مجمع عمومی فقط در موارد مرتبط با بندهای ۱ و ۳ ماده یک حق صدور توصیه نامه داده است، موضوع بند ۲ ماده یک و ماده ۵۵ در قلمرو صلاحیت ملی دولتها قرار گرفته و مجمع عمومی حق اتخاذ تصمیم در قبال آنها را ندارد.^{۱۲} دسته سومی نیز هستند که اعتقاد دارند که در این مورد، باید میان اقلیتی که در اندرون مرزهای دولت استعمارگر استقرار یافته و مردمی که متعلق به سرزمینهای غیرمختار هستند قائل به تفاوت شده، مسائل مربوط به دسته نخست را در قلمرو صلاحیت ملی و امور دسته دوم را در حوزه صلاحیتهای بین‌المللی قرار داد.^{۱۳}

از مجموع گفته‌های این صاحب‌نظران، این نتیجه به دست می‌آید که تعاریف و نظریات علمای حقوق درباره حدود مفهوم «امور اساساً ملی» جامع و مانع نیست.

اما دولتها، هر یک به تناسب منفعت و مصلحت خود همواره در جلسات مذاکره شورای امنیت یا اجلاسهای مجمع عمومی از این مفهوم سخن گفته و با توجه به معیارهای سیاسی تلاش کرده‌اند که در هر مورد برای این مفهوم حدی معین نمایند. به همین سبب اگر به صورت مجلس مذاکرات مجمع عمومی و شورای امنیت رجوع شود، این واقعیت آشکار می‌گردد که بحث درباره این مفهوم فقط در سالهای اولیه تأسیس سازمان رواج داشته و

11. Guillaume G., Article 2 (7), in Cot-Pellet op. cit., p.155.

12. Ibid, p.156.

13. Ibid, loc. cit.

بعد از چندی، دیگر از آن حرفی به میان نیامده و مجمع عمومی حتی تقاضای نظر مشورتی از دیوان بین‌المللی را رد کرده است. علت این نابسامانی و تشتت در افکار علمی را باید در این جستجو کرد که «منشور برخلاف میثاق جامعه ملل، معیار [حقوق بین‌الملل] و مرجع [سیاسی یا قضایی] برای تعیین این مفهوم مشخص و معین نکرده است و به همین سبب معیارهای مورد استفاده بیشتر قالبی سیاسی داشته اند تا حقوقی»¹⁴ و بسیار دیده شده است که از این لحاظ میان سازمان و اعضای آن اختلاف پدیده آمده و یا اجرای تصمیمات بین‌المللی با مشکل مواجه شده است.

نتیجه

هانس کلسن و پل گوگنهایم که هر دو از صاحب‌نظران بزرگ حقوق بین‌الملل هستند، اعتقاد دارند که قلمرو ملی محفوظ از مداخله¹⁵ اصولاً معنای صحیحی ندارد؛ زیرا همیشه این امکان وجود دارد که حقوق بین‌الملل با هر موضوعی مرتبط گردد. بنابراین با آنکه «امور» زیادی وجود دارد که وضعیت آنها طبعاً با مقررات داخلی به نظم کشیده شده است، نمی‌توان مدعی بود که این قبیل امور انحصاراً و اساساً در صلاحیت ملی دولتها قرار گرفته است.¹⁶

البته تردیدی نیست که می‌توان هر مسأله‌ای را که معمولاً در حوزه اقتدارات ملی قرار گرفته است، به نظام بین‌المللی منتقل نمود، مثل معاهده‌ای که در ۱۵ مه ۱۹۵۵ میان متفقین و جمهوری اتریش بسته شد و بموجب آن اتریش متعهد گردید که برای اداره امور خود، نظامی دموکراتیک و مبتنی بر انتخاباتی آزاد و عمومی برپا دارد. با این وصف آنچه در دیدگاه این دو حقوقدان قابل انتقاد بنظر می‌رسد، آن است که هر دوی آنها از این نکته غافل بوده‌اند که حقوق بین‌الملل در حدّ نظامی حقوقی که بر روابط میان دولتهای حاکم و مستقل سیطره دارد، فقط می‌تواند

14. Virally M., "L'organisation mondiale", Armand Collin, Paris, 1972, p.213.

15. *Domain réservé.*

16. Cf. Kelsen H., "Théorie générale du droit international public. Problèmes choisis", RCADI., 1932, vol. 42, pp.178, 300; Guggenheim P., "Traité de droit international, Genève, 1967, p.64.

آزادی دولت‌ها را در هر قلمرو محدود کند، نه آنکه بطور کلی آزادی و اراده آنها را در تمامی امور زائل سازد؛ زیرا جامعه بین‌المللی در حال حاضر براساس حاکمیت دولت‌های مستقل بنا شده است. از این رو هر دولت، مختار است که فارغ از هر قید و بندی در قبال مسائل مربوط به این حاکمیت اتخاذ تصمیم کند. حدود این حاکمیت را می‌توان از قانون اساسی، ساختار سیاسی، حقوقی، اقتصادی و همچنین وضعیت و حقوق و تکالیف شهروندان، به استثنای حقوق اساسی بشر که تنظیم آن به حقوق بین‌الملل محول شده است، استنباط نمود. انتقال مفهوم اخیر به نظام بین‌المللی در واقع مؤید آن است که دولت‌ها، اراده خود را به دلایلی سیاسی در این جهت محدود کرده‌اند.

دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در نظر مشورتی ۷ فوریه ۱۹۲۳، که پیش از این به آن اشاره کردیم، صراحتاً اعلام نمود که مسأله تابعیت در وضعیت خاص حقوق بین‌الملل اصولاً متضمن آن اموری است که به قلمرو محفوظ ملی تعلق دارد. با این وصف دانستن این امر که آیا بعضی مسائل به قلمرو انحصاری تعلق دارد یا نه مسأله‌ای است که پاسخ به آن تابع رشد و توسعه حقوق بین‌الملل است.^{۱۷}

بند ۷ ماده ۲ منشور نیز از این لحاظ با بند ۸ ماده ۱۵ میثاق مشابهت دارد. به همین جهت، اگر تفسیر مجمع عمومی را از این ماده بپذیریم، در خواهیم یافت که کلمه «اساساً» مترادف کلمه «در اصل» است و در نتیجه آن مسائلی که در صلاحیت شورای جامعه ملل قرار دارد. ۱۷. مؤسسه حقوق بین‌الملل در اجلاس اوت ۱۹۳۳ در اسلو در این باره (حدود صلاحیت انحصاری) نیز قطعنامه‌ای به تصویب رساند که مشتمل بر شش بند بود. سه بند از آن شش بند که اهمیت زیادی داشت توجه محافل بین‌المللی را به خود جلب نمود.

۱. «صلاحیت انحصاری» مجموع آن مسائلی را دربرمی‌گیرد که حل آنها در صلاحیت مراجع بین‌المللی نیست؛

۲. حدود «صلاحیت انحصاری» را حقوق بین‌الملل معین می‌نماید؛

۳. حدود «صلاحیت انحصاری» اساساً نسبی است و میزان رشد و کاهش آن تابع تکامل یا درهم آمیختگی روابط بین‌الملل است.

Korowicz M.S., "Organisations internationales et souveraineté des Etats membres", Paris, pedone, 1961, pp.107-108.

نمی‌گرفت، از صلاحیت سازمان ملل متحد نیز خارج است. با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان معتقد بود که بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد که یکی از ستونهای اصلی نظام ملل متحد است، ناظر بر ایجاد تعادل میان منافع ملی و مصالح بین‌المللی است. با این حال از آنجا که تاکنون معیاری حقوقی برای تشخیص و تفکیک این دو مفهوم بدست نیامده است، بحث بر سر دامنه و حدود این مفاهیم همچنان ادامه دارد. چرا که دولتها به رغم پذیرش تعهداتی بین‌المللی در جامعه جهانی و تفویض حل و فصل بسیاری از امور و قضایا به مراجع بین‌المللی و حاکمیت مقررات بین‌المللی و بالمآل محدود ساختن آزادی عمل خود در جامعه بین‌المللی، همچون دوران گذشته به حاکمیت خودسرانه و مطلق دل بسته و اجازه نمی‌دهند که از حرمت و قداست ساختگی آن کاسته شود. با این وصف ضرورت‌های حیات اجتماعی در مواردی آنها را ناگزیر ساخته که در جهت مخالف این طرز تفکر گام بردارند و منافع ملی را در جهت منافع بین‌المللی تعبیر و تفسیر نمایند. طرح مسائل مربوط به منافع جامعه متشکل از جمیع افراد انسانی از قبیل حفظ محیط زیست، حقوق و آزادیهای اساسی نوع بشر و ابتکار مکانیزمهای حمایتی از آنان شاهدی بارز بر این مدعا است.